رویایی‌هایی که می‌آیند

ساسان گلفر
cinemaglobe.blogfa.com

آشنایی‌های پاییزی

■ نزدیک شدن فصل پاییز و فروکش کردن تب پرفروش‌های تابستانی، نام‌هایی آشنا را هم به عنوان‌بندی فیلم‌های تازه اکران‌شده بازگردانده است؛ نام‌هایی مانند گی یرمو دل تورو، لوک بسون و جان سیلز. البته قهرمانان آشنا، مثل ماتیلدای فیلم «لئون» که پا به عالم بزرگسالی گذاشته و مضامین آشنا، مثل «خانه نفرین‌شده» را نیز نباید از یاد برد.

■■■

آمیگو

Amigo

در اولین سال‌های قرن بیستم جنگی در فیلیپین میان نیروهای نظامی آمریکا و چریک‌های بومی آن کشور درگرفت که در سال ۱۹۰۲ به از میان رفتن «جمهوری اول فیلیپین» منجر شد، البته شورش‌ها و جنگ چریکی تا یک دهه بعد از آن ادامه پیدا کرد و باز هم سرکوب شد. این جنگ که کمتر در سینما به آن پرداخته شده، دستمایه فیلم تازه‌ای قرار گرفته که جان سیلز، از سردمداران سینمای مستقل آمریکا که دو بار نامزد جایزه اسکار شده، نوشته و کارگردانی کرده است. کریس کوپر، گرت دیلاهانت و جوئل تور از بازیگران فیلم «آمیگو» هستند. زمان نمایش این درام تاریخی جنگی ۱۲۸ دقیقه است و به علت خشونت مفرط درجه R گرفته است.

از تاریکی نترس

Don't Be Afraid of the Dark

دختر بچه‌ای به نام سلی (بیلی مدیسن) همراه با پدر و نامادریش به خانه تازه‌ای نقل مکان می‌کند که قبلا اتفاقات عجیبی در آن افتاده و پسر صاحبخانه پیشین نیز ناپدید شده است. سلی در آن خانه با مخلوقات عجیبی روبه‌رو می‌شود که ادعا می‌کنند او نیز به آنها تعلق دارد اما وقتی خانواده بالاخره حرف‌های او را باور می‌کند، امکان خروج آنها هر لحظه کمتر می‌شود. اولین فیلم بلندی که تروی نیکسی کارگردانی کرده، از پشتیبانی گی یرمو دل تورو، سازنده «هزارتوی پن» در مقام تهیه‌کننده برخوردار است. گای پیرس (بازیگر «محرمانه لس‌آنجلس» و «یادآوری») و کیتی هلمز (بازیگر «بتمن آغاز می‌کند») دیگر نقش‌آفرینان این فیلم ترسناک ۹۹ دقیقه‌ای هستند.

کلمبیانا

Colombiana

در این فیلم به کارگردانی الویه مگاتن که لوک بسون (سازنده «لئون» و «عنصر پنجم») نویسنده فیلمنامه و تهیه‌کننده آن است، زویی سولدانا، نقش زنی را دارد که زمان کودکی‌اش در بوگوتا، پایتخت کلمبیا، شاهد قتل پدر و مادرش بوده و اکنون به یک آدمکش حرفه‌ای تبدیل شده است که نزد عمویش کار می‌کند و به هدف نهایی‌اش که کشتن قاتل والدینش است، نزدیک می‌شود. «کلمبیانا» محصول مشترک آمریکا و فرانسه است و با بودجه ۴۰میلیون دلار ساخته شده است. کلیف کورتیس، کالوم بلو، جوردی میلا و لنی جیمز از دیگر بازیگران این فیلم اکشن هستند. زمان نمایش فیلم ۱۰۷ دقیقه و درجه‌بندی آن پی. جی ۱۳ است.

برادر ابله ما

Our Idiot Brother

ند (پل راد) که بعد از تحمل محکومیت زندان به خانه بازگشته است، با افکار آرمانگرایانه‌ای که دارد، زندگی سه خواهرش میراندا (الیزابت بنکز)، ناتالی (زویی دشانل) و لیز (امیلی مورتیمر) را به هم می‌ریزد. فیلم کمدی «برادر ابله ما» که اولین بار سال گذشته در جشنواره ساندنس به نمایش در آمد را جسی پرتز کارگردانی کرده و فیلمنامه را هراه با خواهرش، یوجنیا پرتز و دیوید شیسگال نوشته است. از دیگر بازیگران این فیلم می‌توان از استیو کوگان، کاترین هان، هیو دنسی و شرلی نایت نام برد. زمان نمایش فیلم ۹۰ دقیقه است.

گفت‌وگو با جان سیلز کارگردان «آمیگو»

جنگ بی‌افتخار

پری نِمیرف، ترجمه: پریا لطیفی‌خواه

فیلمی جنگی با هزینه یک‌میلیون و ۵۰۰هزار دلار ساخته شده آیا چنین چیزی ممکن است؟ مسلما با در نظر گرفتن معیارهای بازاری هالیوود این امکان ندارد، اما جان سیلز هرگز با معیارهای میان‌مایه‌ای که از هالیوود انتظار دارید، تطبیق نداشته است. کارگردان «میت وان»، «ماهی پرشور» و «ستاره تنها» اکنون فیلم جمع‌وجور و کم‌هزینه «آمیگو» را عرضه کرده است که داستانش در یکی از نادیده گرفته‌ترین جنگ‌های آمریکا می‌گذرد، جنگ ایالات‌متحده با فیلیپین. سیلز داستانش را به یک منطقه کوچک و آنچه پس از اشغال توسط نیروهای نظامی آمریکا اتفاق می‌افتد، محدود کرده است. او که مهارتی در ساختن فیلم‌های کم بودجه دارد، از روز اول نگارش فیلمنامه‌اش یک حساب بانکی کوچک را در نظر داشت و همین روال را در زمان به تصویر کشیدن داستان ادامه داد. او تصمیم گرفت فیلمبرداری را در لوکیشن‌های فیلیپین انجام دهد و در آنجا با فیلمسازان و بازیگران محلی همراه شد تا اثری با کمترین هزینه و در عین حال بسیار معتبر و موثق خلق کند. سیلز در این گفت‌وگو به مناسبت اکران عمومی فیلم «آمیگو» درباره کتابی که مبنای فیلمش قرار گرفته، تجربه‌ای که از کار در خارج از کشورش کسب کرد، مانعی غیرمعمول در اتاق تدوین و بسیاری مسایل دیگر صحبت کرده است.

■■■

◄ مدتی بود که شما هر سال یک فیلم می‌ساختید. چرا بین فیلم قبلی شما، Honeydripper و این فیلم وقفه بیشتری افتاد؟

مسلما در طول یک سال می‌توانستم فیلمنامه را بنویسم و حتی احتمالا آن را کارگردانی کنم. رساندن فیلم به اکران و مراحل تبلیغات و بازاریابی، زمان بیشتری می‌برد. فکر می‌کنم این فیلم را تقریبا دو سال پیش ساختیم و بالاخره حالا در ایالات‌متحده امکان نمایش آن را پیدا کردیم، اخیرا فیلم در فیلیپین اکران شده است. این روزها کارها خیلی زمان می‌برند. من به عنوان فیلمنامه‌نویس می‌بینم که برای چراغ سبز نشان دادن به پروژه‌ها احتیاط بیشتری به خرج داده می‌شود. در هالیوود پروژه‌های کمتری، مخصوصا فیلم‌های بلند داستانی، به مرحله تولید می‌رسند. آن دوران گذشت که فیلمسازان فیلم اولی با یک دوربین خانگی فیلم می‌ساختند. ساختن فیلم مستقل کار دشواری شده است و بعد از آنکه فیلم مستقل بسازید، ممکن است هیچ پخش‌کننده‌ای پیدا نکنید. پیدا کردن یک پخش‌کننده ممکن است زمان بیشتری ببرد تا ساختن آن.

◄ دیدن فیلم جنگی مستقلی که در آن از چندین تن ماده منفجره، چهره‌های مشهور و لباس‌های گران‌قیمت استفاده نشده، خیلی غیرعادی است. آیا فکر می‌کنید این مساله شرکت‌های پخش را از فیلم ترسانده است؟

نه، فکر نمی‌کنم کسی ترسیده باشد. به نظرم آنها فقط به فیلم نگاهی انداخته‌اند و از خودشان پرسیده‌اند: «آیا می‌دانیم چطور این فیلم را پخش کنیم و از آن پول در بیاوریم؟» راستش را بخواهید همین حالا همه، مخصوصا استودیوها، خودشان را محدود کرده‌اند و فقط به دو یا سه نوع فیلم فکر می‌کنند. کمدی‌های بی‌ربط، فیلم‌های ترسناک ارزان و فیلم‌های بزرگ پرماجرای کامیک بوکی می‌سازند. مستقل‌ها هر نوع فیلمی می‌سازند اما در واقع دیگر فیلم مستقلی در کار نیست. خیلی از شرکت‌ها هم از این کار بیرون رفته‌اند. هر بار که فیلم تازه‌ای می‌سازیم، نیمی از شرکت‌هایی که دفعه قبل وجود داشته‌اند، از میان رفته‌اند. البته آدم‌ها همان قبلی‌ها هستند ولی شرکت‌ها نام تازه‌ای گرفته‌اند.

◄ آیا یکی از علت‌های تصمیم شما برای ساختن «آمیگو» این نبود که کسی به سراغ ساختنش نمی‌رفت؟ من شاید فقط یک فیلم دیگر در مورد جنگ آمریکا و فیلیپین را بشناسم.

فکر می‌کنم این سومین فیلم آمریکایی است که درباره جنگ آمریکا و فیلیپین ساخته شده است. راستش را بخواهید یکی از علت‌های علاقه‌مند شدنم به این کار، همین بود اما معمولا وقتی آمریکا در جنگی برنده می‌شود، رسانه‌های آمریکایی خیلی به آن می‌پردازند و فیلم‌های زیادی درباره‌اش ساخته می‌شود. فکر می‌کنم آمریکا در مورد نقشی که در این جنگ ایفا کرد تا اندازه‌ای احساس شرم می‌کند. هیچ نکته افتخارآمیزی در این جنگ وجود نداشت.

◄ این‌طور که شنیده‌ام فیلمنامه شما مبتنی بر یک کتاب بوده است. همه اطلاعات را از همان کتاب گرفتید یا به تحقیقات بیشتری نیاز داشتید؟

من رمانی نوشته‌ام که همین دو ماه پیش منتشر شده و «لحظه‌ای در آفتاب» نام دارد. رمان تاریخی عظیمی است به حجم ۹۰۰ صفحه و در بخشی از داستانش، چند شخصیت برای شرکت در جنگ آمریکا و فیلیپین به فیلیپین می‌روند. بنابراین در اصل همه تحقیقات لازم برای ساختن «آمیگو» را برای رمان انجام داده بودم. وقتی بخشی از تحقیق را در فیلیپین انجام می‌دادم، با جوئل تور که نقش اصلی را در فیلم دارد درباره صنعت سینما در فیلیپین صحبت کردم و متوجه شدم کار سینما در آنجا خیلی رونق دارد. فیلم‌های تلویزیونی و سینمایی زیادی آنجا ساخته می‌شود و بازیگران و عوامل واقعا بااستعدادی در آن کشور هستند. اندک پولی که از ساختن فیلم‌های مستقل دیگر برایمان مانده بود (می خندد) می‌توانستیم به آنجا ببریم و فیلم بسیار بلندپروازانه‌ای بسازیم که به پول زیادی احتیاج نداشته باشد. «آمیگو» حدود ۱/۵ میلیون دلار هزینه برداشت، تمام عوامل فنی ما فیلیپینی بودند که بسیار عالی کار می‌کردند و توانستم کاری نسبتا بزرگ مقیاس انجام بدهم که مسلما در آمریکا با این مبلغ انجام نمی‌شد.

◄ تدوین «آمیگو» را همزمان با کارگردانی انجام دادید. علتش چه بود؟ دلتان می‌خواست خودتان تدوینگر باشید یا به علت محدودیت‌های مالی تصمیم گرفتید یک نفر را از فهرست عوامل حذف کنید؟

به نظر من تدوین مثل نوشتن سومین پیش‌نویس داستان است. من رمان‌نویس هستم و آدم دیگری را ندارم که بعد از نوشتن دو پیش‌نویس اول بیاید و سومی را بنویسد. واقعا دوست دارم وقتی هنوز مشغول تعریف کردن داستان هستم و هنوز با بازیگران کار می‌کنم، تصمیم‌های حیاتی موقع داستان‌گویی را هم بگیرم. در این مورد، چون نصف دیالوگ‌ها به زبان تاگالوگ بود که من نمی‌توانم به آن زبان صحبت کنم، همزمان با کارگردانی به عنوان تدوینگر مشغول بریدن فیلم بودم، آن هم به زبانی که یک کلمه‌اش را نمی‌فهمیدم. چون خودم صحنه‌ها را نوشته بودم، بر اساس حس و تمرکز بازیگران و این احساس که بازیگران مشغول چه کاری هستند را تدوین می‌کردم و بعد از ماریو اونتال، دستیار تدوین که زبان تاگالوگ را می‌دانست، سوال می‌کردم. زیرنویس‌ها را وقتی به تدوین نهایی نرسیدم، نگذاشتم. در واقع فیلم را بدون زیرنویس ترجیح می‌دهم. (می‌خندد) بدون زیرنویس حس و حال بیشتری دارد.

◄ چه کار دیگری در دست دارید؟

فیلمنامه‌ای درباره جولیوس و اتل رزنتال که در دهه ۱۹۵۰ به اتهام جاسوسی اعدام شدند، نوشته‌ام که دلم می‌خواهد کارگردانی کنم. امیدوارم بتوانم برای ساختنش پول فراهم کنم. چند فیلمنامه سینمایی و تلویزیونی، هم برای دیگران نوشته‌ام، زندگی‌ام را از همین راه می‌گذرانم. آدم هرگز نمی‌داند که کدام‌شان ساخته می‌شود، اما وظیفه من، این است که پروژه‌ها را پیش ببرم و سعی کنم چراغ سبز ساخته شدن‌شان را بگیرم تا بخش دوم کار که ساخته شدن فیلم است، عملی شود.

◄ امکان دارد شما به سراغ یکی از آن پروژه‌های پرهزینه‌ای بروید که قبلا نوشته‌اید اما خودتان ترجیح داده‌اید که نسازید؟

من با اینکه با استودیوها کار کنم، مشکلی ندارم. فقط تا وقتی کنترل کامل انتخاب بازیگران را نداشته باشم، نمی‌خواهم این کار را بکنم و آنها هم این کارها را به دست کسی که همان اواخر برایشان چندصد میلیون دلار درآمد نداشته، نمی‌دهند (می‌خندد) بنابراین بعید است چنین اتفاقی بیفتد. اما بله، فیلم‌هایی در سینمای بدنه هالیوود وجود دارد که من دوستشان دارم و فکر می‌کنم واقعا خوش‌ساخت هستند اما این کارها خیلی معدود هستند و همان‌طور که گفتم، احتمال نمی‌دهم چنین اتفاقی بیفتد.

کوتاه شده از: Cinemablend

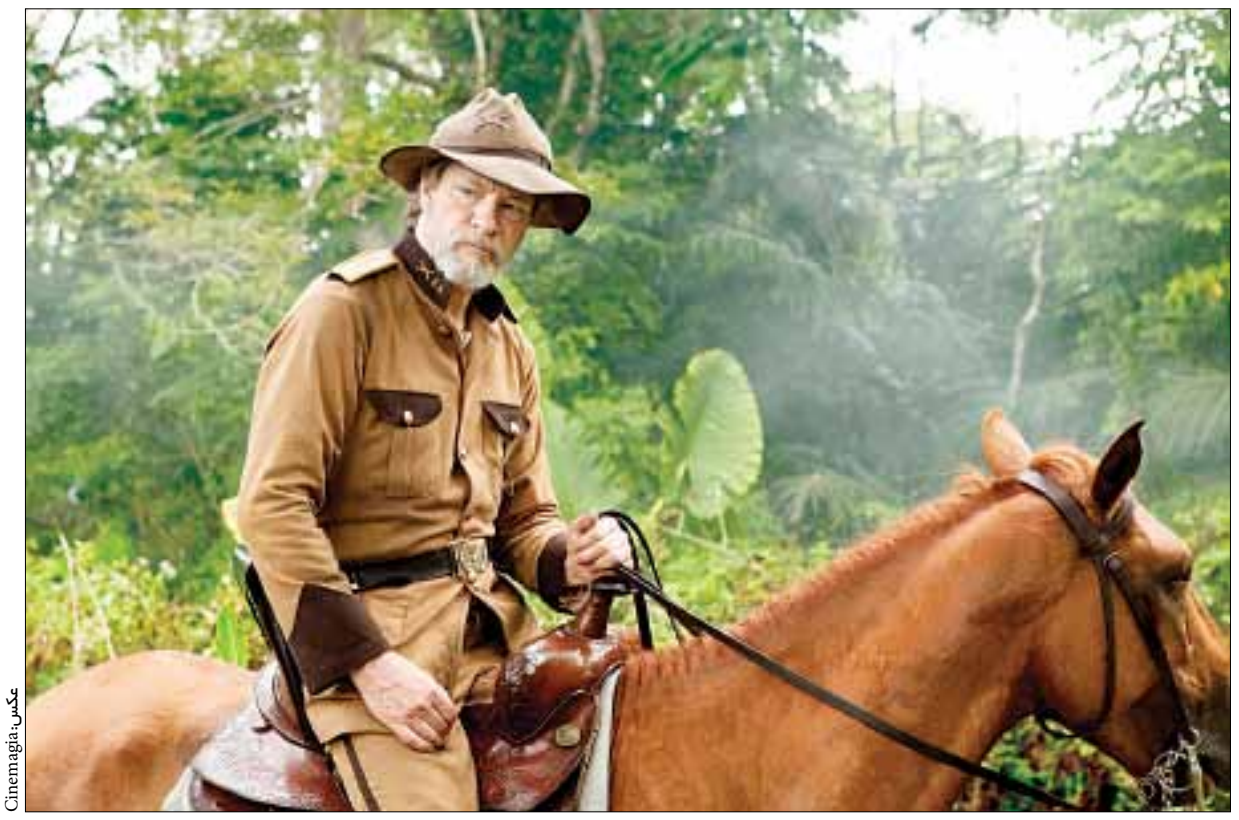

عکس: Cinemagia

فضایی متفاوت

ری بنت / ترجمه: فرید الوندی‌پور

فیلم «آمیگو» (ساخته جان سیلز) ظاهرا در مورد تهاجم ارتش آمریکا به فیلیپین در سال ۱۹۰۰ است، اما در اصل یادآور جنگ‌های اخیر این کشور در افغانستان و عراق است. «آمیگو» فیلم تاثیرگذاری است ولی کارگردان مستقل آن، چیز زیادی برای افزودن به این حقیقت همیشگی ندارد. که قربانیان اصلی جنگ، بی‌گناهان هستند

این فیلم، ما را به روستایی به نام سن ایزیدرو می‌برد؛ روستایی در میان مزارع برنج و دور از پایتخت (مانیل) که توسط یک جوخه از ارتش آمریکا اشغال شده. فیلم داستان تازه‌ای ندارد اما لوکیشن‌ها و فضاهایی که در آن فیلمبرداری شده متفاوت است. سیلز این فیلم را با شور سینمایی همیشگی خودش ساخته و سعی کرده به جزییات کوچک موجود در فیلم اهمیت دهد. «آمیگو» منعکس‌کننده اتفاقات تراژیکی است که در خلال چنین درگیری‌هایی رخ می‌دهند. این فیلم برای بینندگانی که به فیلم‌های تاریخی دقیق علاقه دارند بسیار جذاب خواهد بود.

همزمان با آغاز جنگ بین اسپانیا و آمریکا، فیلیپین در سال ۱۸۹۸ اعلام استقلال کرد. ولی پس از مدتی ارتش آمریکا فیلیپین را اشغال کرد. نزاع بین آمریکا و انقلابیون فیلیپین بیش از جنگ آمریکا و اسپانیا طول کشید. هنگامی که ستوان کامپتون (گرت دیلاهانت) وارد روستای سن ایزیدرو می‌شود، بیشتر مردان جوان به انقلابیون پیوسته‌اند. مردم به دستور کدخدای روستا، رافائل (جوئل تور)، اسپانیایی‌های باقیمانده را که پدر هیلداگو (یول وازکوئز) نیز در میان آنها بود، زندانی کرده‌اند. بدین‌ترتیب رافائل خود را دوست مهاجمان تازه‌وارد (آمریکاییان) معرفی می‌کند.

برادر رافائل که نامش سیمون (لونی لازارو) است، رهبری انقلابیون منطقه را بر عهده دارد. پسر رافائل هم مخفیانه رفته است تا به آنها بپیوندد. با این همه، کامپتون که سختگیر و در عین حال مهربان است، سعی در به دست آوردن قلب روستاییان دارد.

وقتی انقلابیون سراسر کشور، سرسخت بودن خود را در مبارزه به اثبات می‌رسانند، رهبران آمریکا تصمیم به شدت عمل در برخورد با آنها می‌گیرند. مافوق کامپتون، سرهنگ هارداکر (کریس کوپر) به او دستور می‌دهد با بومی‌ها وارد جنگ شود. بعد از آغاز جنگ، آمریکایی‌ها چهارپایان را می‌کشند، مزارع را نابود و حکومت نظامی برقرار می‌کنند. آنها هرکس را که به انقلابیون کمک کند، می‌کشند. در این میان، انقلابیون نیز اعلام می‌کنند که هرکس به دشمن کمک کند اعدام خواهد شد. درست مثل مردم افغانستان و بسیاری از جاهای دیگر، روستاییان بین دو جبهه متخاصم -اشغالگران و شورشیان- گیر افتاده‌اند. تصویری که سیلز از سربازان آمریکایی ارایه می‌دهد، آمیزه‌ای است از ملایمت و خشونت. به آنها آموزش داده شده که در ذهن خود از فیلیپینی‌ها دیو بسازند، حتی اگر این فیلیپینی‌ها رفتاری دوستانه داشته باشند. همچنان که انقلابیون برای حمله آماده می‌شوند، فشار روی آمریکایی‌ها زیاد می‌شود. خشونت افزایش پیدا می‌کند و کدخدای روستا بین دو اجبار متضاد گیر می‌کند. دیلاهانت که اصولا یک معمار غیرنظامی است، تاثیری پایدار روی بیننده می‌گذارد. او درحالی که از دستورات خشن پیروی می‌کند، سعی در برقراری صلح و به توافق رسیدن با روستاییان دارد.

هیلداگو تصویری تمسخرآمیز و بی‌رحم از کشیشی زهدفروش ارایه می‌دهد و رافائل تصویری از یک رهبر را ارایه می‌دهد که سعی در انجام کار درست دارد.

رادل کروز، طراح صحنه فیلم در ساختن لوکیشن‌های پرهزینه فیلیپینی موفق عمل کرده و «لی بریونز میلی»، فیلمبردار فیلم، به‌خوبی این لوکشین‌ها را به تصویر کشیده است.

منبع: هالیوودریپورتر

تکرار تاریخ

جو لیدون

داستان فیلم «آمیگو» به طور تحسین‌برانگیزی صادقانه و در عین حال بسیار ساده است. این فیلم نتیجه جست‌وجوی کارگردان قدیمی و مستقل، جان سیلز در میان بخش فراموش‌شده‌ای از تاریخ است. این فیلم ظاهرا درباره اشغال فیلیپین توسط آمریکا در سال ۱۹۰۰ است، ولی در اصل یادآور ناکامی‌های امروز آمریکا در عراق و افغانستان است. تکراری بودن شخصیت‌ها و قابل‌پیش‌بینی بودن داستان فیلم، احتمالا عمدی بوده و تاکیدی است بر تم اصلی داستان یعنی تکرار تاریخ. با این وجود باید گفت حسن نیت کارگردان هم نمی‌تواند روح و زندگی به کالبد بی‌جان یک اثر کلیشه‌ای بدمد. این فیلم بیشتر مناسب شبکه‌های تلویزیونی کابلی و ویدیوهای خانگی است، همچنین می‌تواند به عنوان یک ابزار آموزشی هم مورد استفاده قرار گیرد.

در روستایی دور از پایتخت فیلیپین (مانیل) سربازان آمریکایی که تحت فرماندهی ستوان کامپتون (گرت دیلاهانت) سختگیر اما خوش‌نیت هستند موظفند تا در ضمن به دست آوردن دل مردمان بومی، پایه‌های دموکراسی را بنا نهند و از آن مهم‌تر، مراقب پارتیزان‌های انقلابی باشند. رافائل (جوئل تور)، مرد میانسالی که ریش‌سفید روستاست سعی دارد روابط مسالمت‌آمیزی با اشغالگران داشته باشد. اشغالگران او را آمیگو لقب داده‌اند. رافائل سعی می‌کند با واسطه قرار دادن کشیشی به نام پادر هیدالگو (یول وازکوئز) با ستوان کامپتون ارتباط برقرار کند. با اینکه این کشیش طرفدار اسپانیایی‌ها، یعنی اشغالگران پیشین فیلیپین است، رافائل باز هم از در دوستی با او وارد می‌شود. رابطه خوب رافائل با آمریکایی‌ها مخالفت برادر او سیمون که فرمانده پارتیزان‌هاست را برمی‌انگیزد. پسر رافائل هم طی تصمیمی شتابزده به سیمون می‌پیوندد تا در مقاومت مسلحانه علیه اشغالگران شرکت کند. این امر آزمایش خوبی است برای سنجش میزان وفاداری رافائل به مردمش. جوئل تور، بازیگر نقش آمیگو بر این نقش تسلط کامل دارد. او ایفاگر نقش یک مرد محجوب است که خلق‌وخویی غیرسیاسی دارد و رهبر بودن در خونش است. ما او را به عنوان رهبر معنوی و از خود گذشته روستا می‌بینیم؛ رهبری که در وضعیت ناگواری گرفتار شده است. کارگردان فیلم آشکارا سعی دارد ستوان کامپتون را به عنوان مردی معرفی کند که مصمم است در هر شرایطی کار درست را انجام دهد؛ حتی هنگامی که باید از منافع مردم خودش محافظت می‌کند. اما باید گفت این نقش سطحی نوشته شده است. گذشته کامپتون به‌عنوان مردی تحصیلکرده و غیرنظامی هیچ کمکی به پرورش شخصیت او در فیلم نمی‌کند. بازی دیلاهانت هم نمی‌تواند کمبودهای این شخصیت را پر کند. همکار قدیمی سیلز، کریس کوپر، نقش مافوق کامپتون، کلنل هارداکر بازی می‌کند. او یک نژادپرست متعصب است و با مردمان بومی بسیار خشن برخورد می‌کند. کارکرد این شخصیت در فیلم، نشان دادن برخی از جنبه‌های جالب توجه از تاریخ آمریکاست: هارداکر مانند دیگر سربازان آمریکایی، پیش از فرستاده شدن به فیلیپین، در سرکوب بی‌رحمانه سرخپوستان آمریکا نقش داشته و در فیلم نیز مکررا به تجربیاتش در وارد آوردن فشارهای وحشیانه به بومیان آمریکا اشاره می‌کند؛ اما هارداکر روش‌های خشنی را که برای بازجویی به کار می‌برد، شکنجه محسوب نمی‌کند. فیلمساز در تلاشی ناشیانه سعی دارد از این موضوع برای ربط دادن فیلم به رفتارهای امروز دولت آمریکا با زندانیان در عراق و افغانستان استفاده کند. فیلم با ضرباهنگی مناسب به پیش می‌رود و رفتارهای متقابل آمریکایی‌ها و فیلیپینی‌ها را نشان می‌دهد. این فیلم با اینکه تعلیق چندانی ندارد، کمی کشش برای تعقیب داستان در بیننده ایجاد می‌کند. اعمال شخصیت‌های کلیشه‌ای فیلم، گهگاه سرگرم‌کننده است، اما هرگز غیرقابل پیش‌بینی نیست. فیلم از نظر تکنیکی حرف چندانی برای گفتن ندارد. در کل باید گفت فیلم «آمیگو» یادآور فیلم‌های متوسط آمریکایی اواسط دهه ۱۹۸۰ است.

منبع: ورایتی

پرتره هنرمند

نگاهی به زندگی و آثار جان سیلز

مردی با یقه آبی

جو نیومایر

■ بعد از سه دهه کار و ساختن ۱۷ فیلم، جان سیلز بیش از آن است که بخواهیم او را فقط یک فیلمساز پرکار بنامیم. این فیلمساز متولد شنکتدی (از توابع نیویورک) پیش از تبدیل شدن به یکی از مهم‌ترین و موثرترین صداهای سینمای مستقل با فیلم‌هایی مانند «بازگشت هفت یار سیکوکیوس» (۱۹۸۰)، «عزیزم این تویی» (۱۹۸۳) و «برادری از سیاره‌ای دیگر» (۱۹۸۴) به گفته خودش در کارخانه‌ها و بیمارستان‌ها کار می‌کرد.

سیلز برای فیلم «آمیگو» که در این جمعه به اکران می‌رسد، تنها کاری که نکرد، ناهار درست کردن برای عواملش بود: فیلمنامه را نوشت، فیلم را کارگردانی و تدوین کرد، سرمایه‌گذاری مالی را انجام داد و خودش برای پخش فیلم کمک کرد. سیلز ۶۲ساله می‌گوید پس‌زمینه یقه آبی (طبقه کارگری-م.) او سرمایه واقعی‌اش بوده است. او در دفتر کارش در هوبوکن (شهر کوچکی در نیوجرسی) می‌گوید: «این زمینه به من کمک کرد که سعی کنم کار همه عوامل صحنه را درک کنم، چه خودم بتوانم آن کار را انجام بدهم چه نتوانم. همچنین باعث شده که بدانم چگونه همه چیز را مرتب کنم تا آنها بتوانند کارشان را به نحو موثر انجام بدهند.»

«بایدسعی کنیدبفهمید که یک نفر چه‌نیازهایی دارد - کارگر صحنه یا کارگر گروه فیلمبرداری یا شخصی که در بخش چهره پردازی کار می‌کند تا سیاهی لشکرها، آنها که عضو اتحادیه نیستند اما کارگر محسوب می‌شوند. همیشه پیش خودم فکر می‌کنم که چطور می‌توانیم کارها را با بیشترین بهره‌وری انجام بدهیم و تلف شدن وقت افراد را کمتر کنیم.»

فیلم «آمیگو» ترکیبی از عناصر آثار تاریخی سیلز (مانند «میت وان» و «هشت نفر بیرون») و درام‌های او درباره تقابل فرهنگ‌ها («ستاره تنها»، «مردانی با اسلحه»، «کاسا دلوس بیبی») است؛ داستانی گیرا درباره گروهی از سربازان آمریکایی که در سال ۱۹۰۰ و در جریان جنگ فیلیپین و آمریکا، روستایی را اشغال می‌کنند.کدخدا (جوئل تور) درمانده است که با نظامیان همکاری کند یا به برادرش (رانی لازارو) که رهبر چریک‌های مبارزه‌کننده‌بااشغالگران است، وفادار بماند. در این میان، تعدادی از سربازان با اهالی روستا دوست می‌شوند و این امر ماموریت‌شان را پیچیده‌تر می‌کند.

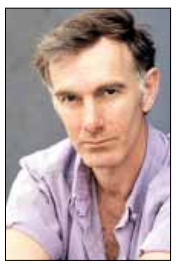

سیلز که رمان «لحظه‌ای در آفتاب» او درباره جنگ فیلیپین و آمریکا در فهرست کتاب‌های پرفروش قرار گرفته است، این فیلم کم هزینه را «فیلمی با سه اسب» می‌نامد. «می‌دانستم که نمی‌توانم اولین سال جنگ را تصویر کنم که پر از نبرد تن به تن و عملیات توپخانه آمریکایی‌ها بود و صدها کشته بر جا گذاشت بنابراین در فیلم «آمیگو» سه اسب وجود دارد و داستانی که آن را در سطح روستا و در روزهایی که گفته می‌شد امنیت برقرار است و تعدادی از چریک‌ها تسلیم شده بودند و تعدادی نشده بودند، پیش بردم.»

سیلز که کارش را با نوشتن فیلمنامه آثار ترسناک شروع کرد و هنوز هم با پروژه‌هایی کار می‌کند که به بازنویسی فیلمنامه احتیاج دارند، همچنان طرفدار فیلم‌های غیرهالیوودی است که هر ساله اکران می‌شوند اما از اینکه فیلمسازان مستقل فکرهای بزرگی در سر ندارند، ابراز تاسف می‌کند. «متوجه شده‌ام که بلندپروازی چندانی وجود ندارد. بخشی از آن به مساله بودجه بر می‌گردد اما بیشتر جوان‌هایی که از مدارس فیلم بیرون می‌آیند، فیلم‌هایشان را درباره فیلم‌هایی می‌سازند که دیده‌اند. یا آثارشان فیلم‌هایی درباره روابط است که البته بد نیست چون می‌توانند فیلم‌های خوبی باشند اما آنها این نوع فیلم‌ها را درباره جوانانی می‌سازند که می‌خواهند فیلم بسازند. من به مدرسه فیلم نرفته‌ام، بنابراین احساس مشخصی درباره این نوع مدارس ندارم. گاهی افرادی را دیده‌ام که نزد من می‌آیند تا توصیه و مشورتی بگیرند که چطور کار را انجام دهند و یک صحنه را دربیاورند و از زمان‌شان به شکل موثرتری استفاده کنند اما دیگر عرصه‌ای برای فیلم مستقل مثل دهه ۱۹۹۰ وجود ندارد. کارگردان‌هایی را می‌شناسم که در جشنواره ساندنس جایزه برده‌اند و برای آنکه بتوانند فیلم بعدیشان را بسازند، روزهای سختی را می‌گذرانند.»

از او درباره کارش به عنوان نویسنده‌ای که برای نوشتن فیلمنامه استخدام می‌شود، از جمله فیلم‌های سرگرم‌کننده رده ب مانند «پیرانا» و «تمساح» یا فیلم باارزشی درباره گرگ نماها مثل «زوزه» و فیلم‌های عظیم مانند «آپولو ۱۳» و احتمالا چهارمین قسمت «پارک ژوراسیک»، می‌پرسیم. می‌گوید: «بیشتر از آنکه کسی بداند از این کارها می‌کنم، خیلی از فیلمنامه‌نویس‌ها همین کار را می‌کنند. البته در یک دهه گذشته درخواست کرده‌ام که نام من در تیتراژ نیاید چون آنقدر فیلمنامه‌ها بازنویسی می‌شود که من در نسخه نهایی اثری از تلاش‌های خودم نمی‌بینم.»

سیلز درباره فیلم‌هایی که خوب از کار درآمده‌اند، می‌گوید: «مثل یکی از بازیکنان خط دفاعی فوتبال هستم که مدت‌ها توپ را زیر پا دارد اما نتیجه کارش در حمله نهایی دیده نمی‌شود. ۴۵ یارد توپ زیر پای شماست یا حتی در سه یارد آخر هم هستید اما هیچ چیز را به اسم شما نمی‌نویسند.»

منبع: نیویورک دیلی نیوز